

### بسمه تعالی

آقای دکتر علی اصغر مصلح در کتاب «پرسش از حقیقت انسان» که مطالعه تطبیقی در آراء ابن عربی و هایدگر است. به عنوان پایان نامه دکترای خود نکات دقیقی را در رابطه با نگاه هایدگر به انسان و یا به تعبیری به دازاین دارند که بنده با توجه به دغدغه های خود نکاتی از آن کتاب را گزینش کرده ام. امید است که بتواند تذکری در رابطه با نگاه به انسان و مسائل او در این زمانه برای عزیزان باشد. البته عنایت داشته باشید شماره هایی که در ابتدای هر فراز نوشته شده است، مربوط به چاپ اول صفحات کتاب «پرسش از حقیقت انسان» می باشد.

طاهرزاده

### پرسش از حقیقت انسان<sup>1</sup>

#### بسم الله الرحمن الرحيم

18- متفکر همواره در نسبتی با شرایط تاریخی و اجتماعی خود به اندیشه می پردازد. بی توجهی به این شرایط موجب خدشه دار شدن استنباط و فهم از او می شود.

19- آثار ابن عربی و شارحانش برای ورود به عرصه پرسش های بنیادی انسان معاصر قابلیتی بیش از آنچه تاکنون ظاهر شده دارد.

20- اگر تاریخ انسان را به طوماری تشبیه کنیم، این طومار در آغاز بسته بود و در طول تاریخ با تولد و مرگ تمدن ها و فرهنگ ها، تصاویر صفحات متفاوت این طومار باز شد.

21- طرح پرسش از نسبت انسان با «وجود» و «زمان» از بزرگترین دستاوردهای تفکر فلسفی قرن بیستم است.

22- تأثیر عمیق هایدگر بر اندیشمندان معاصر را می توان دلیل بر اصالت برداشتهای او از جهان معاصر تلقی کرد.

26- هایدگر تفکر را از هنگامی که در یونان به متافیزیک تبدیل شد، به ماهی افتاده بر خشکی تشبیه می کند.

34- در انسان استعدادی وجود دارد که او را به کوشش و مجاهده برای نزدیک شدن به حقیقتی ماوراء محسوسات و ظواهر عالم دعوت می کند.

77- خداوند انسان را جامع جمیع اسمای فعلی و جویی الهی و در بردارنده صفات و نسبت های ربوبی قرار داد. .... یعنی از هر اسمی از اسماء اش در فطرت انسان لطیفه ای قرار داد تا آدم با این لطایف برای تحقق یافتن همه اسمای جمالی و جلالی آماده باشد. (نقد النصوص جامی 87)

آقای علی اصغر مصلح در بخش اول کتاب که انسان را از دیدگاه ابن عربی مطرح می کند تحقیق خوبی در رابطه با خلیفه الله کرده اند که ما از یادداشت کردن از آن قسمت می گذریم.

137- بنا به وسعت دامنه وجود انسان، انسان در تمامی مراتب، زمانی است که به ذات و حقیقت او برمی گردد. سطحی ترین صورت درک زمانمندی انسان، همین احساس گذران عمر و رفتن به سوی پایان است ولی در ضمن احساس فقر ذاتی خود، زمانمندی و محدودیت خویش را درک می کند، دریافت و درکی که البته در موقعیتها و شرایط متفاوت به صورتهای مختلف آشکار می شود. محی الدین در رابطه با سطوح عمیقتر زمان می گوید: «و الحقُّ إنّ الزمان مقدار بقاء الوجود» زمان مقدار بقای وجود است. .... «نهایة البیان فی درایة الزمان» نهایت بیان در فهم زمان است.

<sup>1</sup> - مطالعه تطبیقی در آراء ابن عربی و هایدگر (دکتر علی اصغر مصلح انتشارات طه 1384)

145- حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در رابطه با اختتام در ملأ اعلا می‌فرمایند: انسان کامل شاهین ترازوی ملأ اعلی است. انسان کامل در نشئات مختلف التیام ایجاد می‌کند تا نظام عالم به عدل گراید، بین فرشتگان، بین اسماء جزئیه و بین افراد انسانی. در سایه هستی انسان کامل است که هماهنگی در عالم به وجود می‌آید. به برکت وجود اوست که در ملأ اعلی اختتام پیدا می‌کند. (آیت الله جوادی، درس 137)

146- اسما به حسب ظهورات و احکامشان دولتهایی دارند، وقتی اسمی آمد دولت اسم قبلی یا به غیب مطلق باز می‌گردد یا تحت اسمی که محیطتر است و دولتاش ظاهر شده، پنهان می‌گردد.

147- اصل و اساس تحول عوالم انسانی در درون انسان و در نسبت انسان با وجود است. با توجه به امر فوق، ریشه و اساس زمانی بودن و تاریخی بودن انسان، در اسماء و اقامه دول آن‌ها است.

148- حقیقت را به هر دوری ظهوری است... زاسمی بر جهان افتاده نوری اگر عالم به یک منوال ماندی... بسا انوار کان مستور ماندی با این تلقی، نسیتی حقیقی بین تفکر، دین، فرهنگ، زبان و سایر شئون یک دوره با حقیقت آن دوره که اسم ظهور یافته در آن است، وجود دارد. بنابراین انسان همواره در ذیل حکمی از اسماء است و دولت اسمی بر عرصه وجودش اقامه شده و به حسب کون جامع و مظهریت اسم الله، هر لحظه تحمل دریافت فیض جدیدی را دارا است.

148- از اقامه دولت اسماء در علوم انسانی و تحقق احکام اسمائی خاص در جوامع انسانی، ادیان، فرهنگها و تمدن‌ها پدید می‌آید. فرمود: تلک الایام نداولها بین الناس.

150- طرح دو زمان فانی و «زمان باقی» و جهت‌گیری عرفا برای حضور در زمان باقی اساس بسیاری از تفکرات و برداشتهای دیگر نزد عرفا می‌شود. «زمان باقی» زمان حقیقت انسان و نسبت آن به حق و به اسماء است. زمانی است که در آن معنای خلافت انسان کامل، حکمت‌های انبیاء و سریان حق در عالم، به شهود و مکاشفه در می‌آید. با این تلقی «زمانی فانی» حجاب است، تنها با زمان باقی است که معنای اصیل موت، قیامت و پاداش و مانند آن آشکار می‌شود. مقام موت و فنا مقام نیل به زمان به زمان باقی است.

153- فون هرمان ویراستار آثار هیدگر در اولین جمله از مجموعه آثار هیدگر می‌نویسد: هایدگر چند روز قبل از مرگش روی برگه‌ای که در ابتدای جلسه اول مجموعه آثار خود قرار داد نوشته بود «راه‌هایی نه آثاری» تلقی از تفکر هایدگر به مثابه یک راه، مهم‌ترین کلید برای ورود به تفکر وی است. نام بعضی از آثار او. راه‌های جنگلی. علائم راه. در راه زبان. باریکه راه است.

154- پرسش از «وجود» و تفکر را تفکر وجود دانستن، مقتضی احساس دائمی در راه بودن است. به وجود اندیشیدن و از وجود پرسیدن، خود راهی پر رمز و راز است.

در مورد هایدگر، با عرصه‌ای کاملاً متمایز به عنوان قلمرو خاص دریافتهای وی رو به رو نیستیم، بلکه باید گفت که با «یک راه» روبرو هستیم. راه تفکر هایدگر یک نقطه نظر و عقیده خاص نیست... اصلاً امر پایداری در تفکر در راه وجود ندارد.

هایدگر راه تفکر خود را طریقی به سوی حقیقت وجود می‌فهمد. همه‌ی راه است.

155- تائو در تفکر چینی همان است که تازه براساس آن ما قادر به تفکر می‌شویم (کتاب سلوک)

155- آن که در راه تفکر است خود را متوجه پایان معینی نمی‌کند، تفکر در راه، جمع‌کردن اندیشه‌ها نیست، در راه واقع شدن است. آثار فلسفی حتی آثار خود هایدگر می‌توانند مراحل عبور در راه تفکر یا همچون رد پای باشند.

- 155- در واقع هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که من عالمانه فهمیده‌ام که «وجود»، - این واژه‌ای که هایدگر از آن سخن می‌گوید- چیست.
- 156- وقتی با هایدگر در راه تفکر پیش می‌رویم، گویی به پرسش‌هایمان افزوده می‌شود و نه بر پاسخ‌ها. پرسش داشتن یعنی در راه بودن، به پرسش مشغول بودن، یعنی مشغول طی طریق بودن.
- 157- جستجوی وطن در تفکر هایدگر، یک موضوع شخصی نیست، او در پی پرسش از وجود و دریافت فراموشی وجود، بی‌خانمانی و بی‌وطنی عصر را توصیف می‌کند. هایدگر دریافته است که از انسان بی‌وطن، کاری بر نمی‌آید. هر کار اساسی تنها هنگامی پدید آمده که انسان وطن داشته و در سنتی ریشه داشته باشد.
- 158- احساس می‌شود که هایدگر در مراجعه به اندیشمندان بزرگ، بیشتر تلاش در گفتگو و همسخنی با آن‌ها دارد.
- 159- به نظر هایدگر سرچشمه‌های تفکر هر متفکر همواره در ضمن تفکر او حاضر است چنان‌که خودش می‌گوید: بدون خاستگاه‌های الهیاتی، هرگز بر این طریق تفکر قرار نمی‌گرفتم.
- 162- به گفته «شفلر» بدون تردید «مایستر اِکهارت» از مهم‌ترین عوامل قوام تفکر هایدگر از ابتدا تا انتها بوده.
- 165- هایدگر بر سر در خانه خود این عبارت از کتاب مقدس را می‌نویسد: «در هر حال قلب خویش را صیانت کن، چون حیات از آن سر می‌زند.»
- 169- به نظر هایدگر سخن تفکر آینده را باید بیش از همه در سخن شاعران جستجو کرد.
- 170- هایدگر بر این عقیده است که «در نظریه شناخت کانت جایی برای مسئله‌ی واقعیت نمی‌توان یافت»
- 171- برایگ می‌گوید: همان‌طور که چشم اگر به تفاوت‌های رنگ‌ها توجه کند، نور را نمی‌بیند، چشم روح هم وقتی متوجه موجودات جزئی و کلی می‌شود، خود وجود را نمی‌بیند هر چند تنها به واسطه وجود است که ما با موجودات روبه روئیم.
- 171- وجود در مقایسه با موجود چیزی نیست، یعنی عدم است. عدم، در تفکر خود را آشکار می‌کند و پنهان می‌سازد. عدم پرده وجود است ولی خود این تاریکی برترین شعاع روح ما است.
- 172- روح انسان به واسطه نحوه وجود داشتن‌اش، یعنی قاعده وجودش، با وجود خویشاوند است و به همین جهت قادر به دریافت موجودات می‌شود.
- 174- گواه ما بر این که این متن در زمان نگارش‌اش هم این‌گونه فهمیده می‌شده است چیست؟
- 174- انسان پیش از آن که سخن بگوید، باید بگذارد که مجدداً از طرف وجود، مورد خطاب قرار گیرد. با این امید که شاید در این خطاب، اندک یا به ندرت چیزی برای گفتن داشته باشد.
- 176- هایدگر در مورد سنت فکری غربی که متافیزیک است، نه به نفی و انکار قائل است و نه به ماندن در آن. وی در مسیر پرسش وجود، به قصد گذشتن از سنت متافیزیک دعوت به تأمل در سنت می‌کند.
- 177- گشت به معنای ترک موضع و جهت‌گیری نبوده، بلکه آشکارشدن عرصه‌ای دیگر از پرسش، یا صراحت یافتن پرسش در جهت اصلی خود بوده است.
- 177- پرسش وی دیگر از معنای وجود نیست بلکه پرسش از حقیقت وجود است.
- 178- «وجود دارد» یا *ist* تعبیر یا واژه‌ای صرف نیست. بلکه این واژه یا تعبیر، حاوی سرنوشت روحی غرب است.
- 178- این‌گونه نیست که ما یک بار برای همیشه به وجود خویش حکم کنیم. گوئی ما نیز دائم در حال گسترش دامنه‌ی وجود خویش هستیم.
- 178- تاریخ‌مندی وجود و تاریخ‌مندی حقیقت و به تعبیر دیگر تفکر «رخداد» آخرین مرحل تفکر هایدگر در مسیر پرستش وجود است.

- 179- برای پرسش کردن از وجود از کدام موجود پرسش کنیم. پاسخ هیدگر از خود پرسش کننده است.
- 180- نکته‌ی مهم برای هایدگر، دریافت نسبت وجود و ذات انسان در افقی جدید است.
- 180- در پرسش از وجود، ما با موجودات روبه‌رو می‌شویم ولی اصل پرسش برخاسته از انسان است، یعنی اصل پرستش ناشی از ویژگی‌ای بنیادی در پرسش کننده هست.
- 180- یقظه آغاز بحث وجود و بستر تأمل در وجود، ذات انسان است.
- 180- چون پیش فرض پرسش وجود و گشوده شدن این پرسش، تفسیر «دازاین» است و دازاین تعبیر انسان است، تفکر بنیادی هایدگر درست این است که وجود، یا بهتر بگوییم انکشاف وجود، به انسان نیاز دارد و برعکس، انسان تا جایی انسان است که در انکشاف وجود واقع شده باشد.
- 181- آنچه در عرصه‌ی تفکر ظاهر می‌شود، ظهور امکانات تفکر است و این امکانات، نتیجه‌ی نسبت ذات انسان به وجود است.
- 187- دازاین عنوانی برای «قلمرو ذات» انسان است، تعریفی برای انسان نیست.
- 187- با به‌کاررفتن اصطلاح دازاین، انسان عنوانی دارنده نسبتی خاص به وجود معرفی می‌شود.
- 188- هر بار به آنچه خویشتن می‌نامیم، رجوع کنیم، در آن خویشتن آثاری از دیگر موجودات و آنچه با آن نسبتی داریم، می‌بینیم. ما هرگز نمی‌توانیم خویشتن را به‌تمامه به‌چنگ آوریم و خود را محدود کنیم.
- 188- به‌کاربردن دازاین، وداع با سوبژکتیویته است.
- 189- در متافیزیک باز بودگی یا انکشاف ذات انسان به عنوان امر دارای اگزیستانس که خود نتیجه گشودگی انفتاح او به روی وجود است، به اندیشه در نمی‌آید.
- 190- برای این که هم نسبت وجود به ذات انسان و هم نسبت ذاتی انسان به باز بودگی وجود اظهار شود، نام دازاین انتخاب شده.
- 190- فهم وجودی انسان مبتنی بر خود وجود است. از این رو، انسان وجود را از راه تفکر مفهومی در نمی‌یابد بلکه با التفات به اگزیستانس خویش می‌یابد. اگزیستانس وجود آن موجودی است که در وجود خویش با خویش نسبت دارد.
- 191- آنچه به عنوان گشودگی وجود بدان اشاره می‌شود، اصلاً با آگاهی قابل درک نیست، بلکه برعکس، این آگاهی است که ریشه در گشودگی وجود دارد.
- 192- مهمترین امکان انسان، نسبت داشتن با وجود موجودات است.
- 193- فلسفه هایدگر دشوار نیست باید مقصود وی را دریافت که هدف آن بیدار کردن توجه است. تبیین تفکر وی بیش از آن که از سنخ مباحث مفهومی و عقلی باشد، از سنخ ایجاد توجه و التفات است.
- 193- دازاین یک نسبت است. نسبت ذاتی انسان به باز بودگی وجود بما هو وجود یا اضافه‌ی وجود به ذات انسان.
- 194- نقطه شروع تأمل در پرسش وجود، تأمل در پرسش کننده از وجود است. وجود چیست؟ نمی‌دانم. موجودات می‌توانند نسبت به خود گشوده باشند. یک سنگ هست ولی نسبتی با خود ندارد. موجودات غیر انسان این گونه‌اند. انسان وجود دارد و علاوه بر آن، نسبتی با خویشتن، با سایر انسان‌ها و با دیگر موجودات دارد. وجودش بر او نهاده شده، یعنی وجود داشتن تکلیف اوست.
- 194- انسان مشغول وجود خویش است در حال به انجام رساندن وجود خویش است.
- 195- گویی هایدگر می‌خواهد بگوید انسان وجود خویش را حمل می‌کند.
- 196- دازاین با توجه به نحوه انتخابش یا به خویشتن نایل می‌آید، یعنی خاصترین امکان خویش را متحقق می‌کند یا انتخاب کردن را می‌نماید و

به صورت یک کس فرد منتشر در می آید. اصالت دازاین در تحقق بخشیدن به همین امکان خویش است، یعنی متحقق ساختن نسبت وجودی خود، نه واگذار نمودن یا فراموشی آن.

196- دارای اگزیستانس بودن در مفهوم اولیه اش، یعنی با وجود خود نسبتی دائمی داشتن و دارای نسبتی دائمی با خود بودن. این موجود هیچ گاه وجودش یکی و به طور کامل پیش رویش نیست. وجودی که دازاین با آن سر و کار دارد اگزیستانس نامیده می شود.

198- دازاین ضمن این که وجود دارد و از وجود پرستش می کند، خود به تحلیل پررش از وجود می پردازد.

199- وجود همان چیزی است که همواره برای موجود به عنوان خودش مطرح است.

201- گام اول تحلیل دازاین به عنوان در عالم بودن است.

201- انسان در فعالیت هایی که قبل از هر گونه تفکر در خویش دارد، خویشتن است. با تفکر و کوشش برای شناخت خود به تدریج آن خویشتن اولیه ی ساده گم می شود. شناخت با جدا شدن از عالمی که ابتدا در آن هستیم آغاز می شود.

202- فهم نسبت ما با عالم به گونه ما قبل آگاهی است. در این مرحله از فهم، تحلیل نظری و مفهومی راه ندارد.

202- در نظر هایدگر مقدم داشتن بحث شناخت برای تفکر، خطایی فاحش و حتی قربانی کردن نظریه شناخت است.

204- نسبت آشنایی و انس ما با اشیاء که به صورت نسبت های جزئی تر قابل تنوع و تکثر است، وجود ما را تشکیل می دهد و این «عالم» ما است.

205- انسان هر کاری که بکند بالأخره در عالم است.

210- فرد منتشر مغلوب وضعیتی است که از خود او پنهان است. این کس یک «هیچ کس» است.

228- وجدان تنها و همواره در حال سکوت سخن می گوید.

231- هایدگر درخواست می کند در مسیر پررش از زمان، به پاسخی عجولانه نچسبیم و انتظار نداشته باشیم که چیستی ای اظهار شود. 231- ما اغلب به نحوی در خود می نگرییم و در موقعیتی قرار می گیریم که خود را در جهان گم می کنیم.

232- ما در تصمیم و عزممان، در نهایی ترین امکانمان یعنی مرگ، به جریان می افتیم و از آنجا به دازاین خود رجوع می کنیم.

239- انسان در زمان و با زمان مندی است که می تواند وجود را بفهمد و در روشنایی آن قرار گیرد.

241- وجود مستوری است آشکار که در بیان و تفکر نمی آید. وجود به موجودات، صورت و معنا می دهد و خود پنهان می ماند. متافیزیک از آن پنهان ماندگی بی خبر است، از این رو غفلت از «وجود» تقدیر متافیزیک است.

241- هایدگر جوان نخست درصدد برمی آید که با طرح وجودشناسی بنیادین این غفلت متافیزیک از وجود را رفع کند ولی در مسیر این کوشش به این دریافت می رسد که رفع این غفلت کار یک نفر نیست، رفع آن فراموشی هم کار خود وجود است. رفع غفلت از وجود نه کار ما که کار تقدیر یا حوالت است.

241- «گشت» مقتضای ادامه مسیر هایدگر در جهت پررش و جستجویی است که از آغاز داشته است.

242- هایدگر در مسیری واقع شده است و البته نمی توان از پیش تعیین کرد که در مسیر چه رخ می دهد و به کجا می انجامد.

243- انسان تنها اگر براساس نسبت اش با وجود در نظر گرفته شود ویژگی های اساس اش به تفکر می آید.

- 244- می‌گوید: من واقع‌شدن در روشنی‌گاه وجود را اگزیستانس انسان می‌نامم. این گونه وجود داشتن تنها به انسان اختصاص دارد. این همان چیزی است که انسان خود را به درستی در آن حفظ می‌کند. با کمی تغییر.
- 245- تنها مادامی که روشنی‌گاه وجود رخ می‌نماید، وجود خود را به انسان می‌نمایاند ولی این که روشنی‌گاه به عنوان حقیقت وجود رخ می‌نماید، این هم داده خود وجود است.
- 245- درست همین نزدیکترینی که اگزیستانس انسانی را متعین می‌سازد، از سوی انسان دیده نمی‌شود، چون انسان متوجه آن چیزی است که در روشنی‌گاه با آن مواجه می‌شود و نه خود روشنی‌گاه. این همان تنوع و کثرت موجودات است.
- 246- گشت هایدگر اعلام عدم کفایت متافیزیک برای تفکر آینده است.
- 247- متافیزیک تاریخ ما است، بدون دانستن این تاریخ ما چیزی از خود نمی‌دانیم.
- 247- هایدگر تاریخ متافیزیک را از افق وجود می‌نگرد. حقیقت وجود به عنوان روشنی‌گاه، خود را از چشم متافیزیک پنهان می‌دارد. این پنهان‌ماندن البته نقصی برای متافیزیک نیست. این پنهان‌ماندن وجود، اساس متافیزیک بوده و متافیزیک با همین پنهان‌ماندن وجود، تعین یافته است ولی وظیفه کنونی تفکر، اندیشیدن به روشنی‌گاه است.
- 248- یکی از تقریرهای مشهور هایدگر آن است که اساس تفکر در دوره‌ی باستان را گوش‌سپردن و پذیرفتن می‌داند ولی در دوره‌ی جدید این انسان به تصورکردن و در پیش روی خود ایجادکردن تبدیل می‌شود. اساس تفکر در نگاه یونانی توجه به خود نشان‌دهنده و به شیئی بوده ولی در دوره جدید تکیه بر تصورکننده است. در دوره جدید از دکارت به بعد دائم بر سوژه تکیه می‌شود و موجود به تصور تبدیل می‌گردد.
- 248- هایدگر در سیرفکری خود به سطح عمیق‌تر آنچه در آغاز به آن اندیشیده بود وارد می‌شود.
- 248- به گفته‌ی ریچارد دورتی: هایدگر می‌کوشید از متافیزیک و غرب به عنوان آن کلّ متناهی فاصله بگیرد، ولی احساس او نسبت به خودش به امری عرفانی تبدیل شده بود.
- 249- در هایدگر متأخر اکنون این خود وجود است که ضمن این که خود را مستور نگه می‌دارد، فهم وجود را ممکن می‌سازد.
- 249- اگزیستانس به معنای ایستادن در روشنی‌گاه وجود است.
- 250- تأمل در نسبت وجود و دازاین، از اساسی‌ترین مواردی است که هایدگر همواره بدان مشغول است.
- 250- انسان در روشنی‌گاه وجود واقع است و مسئله بر سر رخ نمودن وجود است. (انسان با نظر به نفس ناطقه‌ی خود - آزاد از جسم و نسبت‌های اطرافش- به روشنی‌ترین شکل، وجود را احساس می‌کند. پس مسئله ما در معرفت نفس بر سر رخ نمودن وجود است که اساس تفکر است).
- 251- خود همین وضوح و روشنی ذات برای گشودگی نیز از وجود است.
- 251- انسان به عنوان یک شبان، نگهبان نسبت خود با وجود است. بدین معنا که انسان از آنچه وجود به معنای نور وجود پدید آمده، صیانت می‌کند و انسان از این جهت به صورت جایگاه حقیقت وجود در می‌آید و تنها راه ارتباط و احساس وجود مطلق خواهد بود.
- 251- وجود در اختیار و تحت غلبه انسان نیست، این نکته نقدی اساسی از تفکر جدید است.
- 252- وقتی که به این دریافت رسیدیم که انسان به وسیله‌ی خود وجود در حقیقت خود فرو افتاده و به عنوان دارنده اگزیستانس، حقیقت وجود را پاس می‌دارد. به معنای فروافتادگی و سقوط در عالم و طرح نیز تغییر می‌کند.

- 252- فراموشی حقیقت وجود به جهت تکثر موجوداتی است که با نظر به ذاتشان به اندیشه در نیامده اند.
- 252- اینها همه نتیجه تفکر در چیزی است که تا کنون از دید فلسفه پنهان مانده است و آن نسبت ذات انسان به حقیقت وجود است.
- 252- انسان به عنوان دارنده اگزیستانس در قرب وجود یعنی روشنی‌گاه - Da سکونت دارد بدون این که امروز بتوان این سکونت داشتن را تجربه کرد.
- 252- در اینجا پرسشی به وجود می‌آید که چطور می‌تواند جایی که در دازاین به عنوان انکشاف وجود است، خود وجود باشد. باید با تأمل در مفهوم قرب این پرسش را پاسخ داد.
- 252- واژه‌ی نزدیکی و دوری را برای موارد غیر مکانی نیز به کار می‌بریم و مثلاً برای نزدیکی قلوب. وجود به عنوان روشنی، گاه آشکار می‌شود و گاهی پنهان می‌ماند، از این رو روشنی‌گاه وجود به معنای نزدیکی وجود است. یعنی این وجود است که خود را به عنوان قرب روشن می‌سازد. قرب با وجود بما هو وجود، نسبتی دارد. مستوری وجود نیز همان فراق و بیگانگی است. تاریخ به عنوان حواله **حقیقت وجود و . . . .** تاریخ‌مندی انسان باز می‌گردانده شدن در رخدادهای حقیقت وجود است. در رخدادهای تاریخ پدید می‌آید. همان حواله‌ای که از ناحیه‌ی خود وجود است و انسان باید خود را با آن مطابق سازد و بدان گوش سپارد.
- 255- ما به جهت «فهم وجود» داشتن است که می‌توانیم در مورد وجود داشتن یا نداشتن موجودات حکم کنیم. تنها اگر فهم وجود باشد، موجود به عنوان موجود قابل دسترسی است.
- 255- وجود حقیقت در ارتباطی ریشه‌ای و اساسی با دازاین است. تنها چون دازاین گشودگی دارد، یعنی می‌فهمد چیزی مانند وجود می‌تواند به فهم او در آید. یعنی فهم وجود برای او ممکن شود. وجود - نه موجود- تنها تا وقتی وجود دارد که حقیقت باشد و حقیقت تا وقتی هست که دازاین باشد. وجود و حقیقت هم ریشه‌اند. نفس ناطقه در درون وجود نیست، وجود است که ظهور کرده و ما آن را احساس می‌کنیم و نحوه وجود آن طوری نیست که ما آن را به عنوان چیزی از چیزها بدانیم، بلکه به عنوان وجود احساس می‌کنیم. این است که ظهور کرده و ما آن را احساس می‌کنیم و نحوه وجود آن طوری است که ما آن را به عنوان چیزی از چیزها، بلکه به عنوان وجود احساس می‌کنیم - این یک نوع آشکار شدگی خاصی است که در کتاب آشتی با خدا تحت عنوان «انسان فقط هست» بیان شده - وجود در خود هر حقیقت دیگر معنا پیدا می‌کند و گرنه آن حقیقت به معنای وجود دارای آشکار شدگی نیست که بتواند که از خود، وجود را نشان دهد و کشف کند. عالم داشتن که تمنای روح یگانگی قلب انسان است، از اینجا طلوع می‌کند.
- 256- هایدگر می‌گوید: در کنار بحث وجود، باید به عدم‌ها هم اشاره کرد (خلأهای نفس ناطقه که بسی آزار دهنده است عبارت است از عدم آنچه باید باشد، با احساس وجود از طریق نفس ناطقه ظهور می‌کند و بی‌تابی را به همراه می‌آورد).
- 256- هایدگر انسان را به عنوان نگاه دارنده جایگاه عدم معرفی می‌کند. نشانه‌ای برای یک جای خالی
- 257- تنها با انسان است که عدم فهمیده می‌شود.
- 257- اینها کلمات وجودند که به نحوی خاص اظهار می‌شوند (چون با معرفت نفس وجود گشوده شده)
- 257- اکنون - انقلاب اسلامی - به عنوان رخداد ما را به تفکر می‌خواند.
- 258- ما در مورد وجود آن‌گونه که در مورد موجودات حکم به وجود داشتنشان می‌کردیم، نمی‌توانیم حکم کنیم. در نظر به وجود، توجه یافتن به حقیقتی است که تنها با وضعیت گشودگی در برابر آن می‌توان انتظار فهم آن را داشت (وقتی بفهمیم انسان فقط هست)

- 259- در این تفسیر، تفکر و تاریخ انسان نه براساس امری استعلایی و برفراز، بلکه براساس نحوه گشودگی که نتیجه نسبت او با وجود است قوام می‌یابد. وجود به واسطه انسانی که گشودگی بر روی اوست، خویش را عطا می‌کند و اظهار می‌نماید (انسان مظهر وجود می‌شود)
- 259- انسان در روزمرگی‌هایش نزد موجودات اطرافش است و با آن‌ها انس می‌گیرد. با توجه یافتن به نسبت در وجود، به سطح ژرف در عالم بودن که نامانوس است، توجه می‌شود و اساس اندیشه هایدگر انتقال به سطح تفکری دیگر در باب نحوه وجود مستور در عالم بوده است.
- 260- مبالات، ندای وجدان، طرح و سپس عزم و تصمیم، همه در اصل به دریافت عدم و نیستی ذاتی برمی‌گردد. پس در واقع دازاین به واسطه‌ی عدم ذاتی‌اش - فقر ذاتی - است که پیش می‌رود. عدم چیزی افزوده شده بر دازاین نیست. عدم همان ذات اوست. عدم به عنوان مسئله‌ی ریشه‌ای با وجود معطوف به مرگ در معرض توجه قرار می‌گیرد.
- 262- وجود با پنهان ساختن خود در موجودات - در بدن - خود را کنار می‌کشد. وجود خود را به سوی ما می‌فرستد ولی در همان حال خود را در ذاتش پنهان نگه می‌دارد. پنهان بودن وجود بما هو وجود، از خود وجود است.
- 262- رخ نمودنی که باز همراه با نحوه‌ای رخ پنهان‌کردن است.
- 263- وقتی که پنهان ماندن و پرهیز کردن وجود، مورد توجه قرار نگیرد، تنها موجود بما هو موجود مورد تصدیق قرار می‌گیرد و حاصل آن، آخرین گام متافیزیک دوره‌ی جدید، یعنی نیهیلیسم می‌شود.
- (مثل دانشمندان ژاپنی، در تفکر شیعی و حکمت متعالیه نیز قرابتی با اندیشه هایدگر هست.)
- 264- «گفتار» ریشه گشودگی عمیق در - عالم - بودن به نحو زنده است.
- 264- گوش‌دادن، تنها نتیجه‌ی مراوده با دیگران نیست، بلکه باز بودگی اصیل دازاین برای خاص‌ترین امکان وجود است. تنها با سکوت می‌توان گشودگی اصیل و غنی داشت. ندای وجدان عمیق‌ترین ساحت گفتار را تشکیل می‌دهد.
- 265- تفکر، تفکر وجود است و زبان، خانه‌ی وجود، خانه‌ای که اندیشمندان و شاعران از آن صیانت می‌کنند.
- 268- رخداده، خبر از تحول فکری می‌دهد که با وجودشناسی آغاز شده به همین جهت رخداد یا تفکر تاریخ وجودی تنها وقتی پدید می‌آید که خود به عنوان یک تحول تجربه شود.
- 269- می‌گوید واژه‌ی مندرس وجود دیگر قدرت حمل و معنای زمان ما را ندارد. واژه رخداد از این جهت رساتر است.
- 270- رخداد، حقیقت وجود است. تازه در این حقیقت است که ضرورت ترک وجود آشکار می‌شود.
- 270- رخداد، تاریخ ریشه‌ای است که با آن این معنا می‌تواند باشد که ذات وجود به طور کلی «تاریخی» مفهوم می‌شود.
- 270- گویی وظیفه‌ی متفکر در انتظار بودن و رصد کردن حقیقتی است که می‌خواهد رخ می‌دهد.
- 271- محل رخداد، ذات انسان است از آن جهت که این ذات نسبتی با وجود دارد.
- 271- رخداد، روی‌نمودن و تجلی وجود در مَطَّلَع ذات انسان است.
- 271- تأمل در رخداد با نحوی انتظار توأم است: انتظار رخداد عصر، انتظار آینده‌ای دیگر، انتظار تحولات عظیم در افق تفکر. مَطَّلَع تحول در اندیشمندان بزرگ است، از این رو همواره تحولات بزرگ به آرامی آغاز می‌شود. این تغییر نسبت را ابتدا اندیشمندان در می‌یابند و تجربه می‌کنند.
- 271- ورود واژه‌ی رخداد در اندیشه‌ی هایدگر، نشانه توجه‌یافتن به آغازی خاص است. آن‌که مستور است آشکار می‌سازد، مستوری که در عین مستور بودن،



- موجودات را آشکار می‌کند. با برآمدن و سرزدن روشنی‌گاه که همان رخ نمودن و روی دادن است هر موجودی به حقیقت خاص خود می‌رسد.
- 272- اگر وجود به مثابه چیزی پیش رو، مثلاً آن گونه که در یونان باستان فهمیده شده، در نظر گرفته شود مورد غفلت قرار می‌گیرد.
- 273- تفکر، به معنای خود را واگذارکردن و آمادگی برای نیوشای سخن وجود است.
- 274- انسان در حال اگزیستانس دارای، در حوالت وجود واقع شده است.
- 275- وجود نزدیکترین و در عین حال برای انسان دورترین می‌ماند.
- 275- گویی تجربه‌ی قرب، تفکر او را از ابتدا جلو می‌برد. به گفته خود وی آنچه که وجهه همت اوست، امری ساده است «وجود به عنوان قرب». اگزیستانس داری انسان که نتیجه‌ی نسبت خاص انسان و وجود است، خود وجهی از قرب است که در سیر اندیشه به مرور آشکار می‌شود. قرب در بردارنده مضمون همه نسبت‌های دیگر انسان است. (با معرفت نفس وجود احساس می‌شود و قرب معنا می‌یابد)
- 276- قرب، معرف اساسی‌ترین ویژگی ذات انسان است.
- 276- تجربه قرب کلید فهم وجود نزد هایدگر و قدرت پنهان تفکر در راه اوست.
- 276- به تعبیر هایدگر: انسان همسایه وجود است، انسان با ذات مبتنی بر تاریخ، وجودش موجودی است که وجودش به عنوان اگزیستانس در آن است که در همسایگی وجود سکنا گزیند.
- 276- اگر انسان بتواند به نزدیکترین نسبت، به خود توجه کند به وجود رو کرده است و البته در این نزدیکترین دورترین هم می‌ماند.
- 277- تا وقتی که دازاین باشد، یعنی امکان وجودی فهم و وجود داشتن وجود هم هست.
- 278- نسبت خاص ذات انسان به وجود موجب آن است که انسان همواره و اغلب بدون آگاهی، در حال تردد در ساحت قرب باشد. این قرب می‌تواند پنهان بماند یا نادیده گرفته شود. باید توجه کرد که این قرب وجود را به عنوان خصوصیتی قابل تولید از انسان تصور نکنیم، این قرب، خود وجود است. (نظر به نفس از آن جهت که وجود است و از طریق همین وجود به قرب الهی نایل است، همان قرب است و از این جهت که معرفت نفس، معرفت به قرب است جذاب است)
- 279- وجود به عنوان سرزمینی که بدان تذکر داده می‌شود و انسان به عنوان ذات متذکر، به هم نیاز دارند (خودش به خودش تذکر دارد)
- 279- انسان از ذات خود دور می‌ماند و نمی‌تواند به عنوان همسایه وجود تقرّر داشته باشد.
- 279- با پوشیده ماندن نسبت ذات انسان به وجود و از بین رفتن تذکر به نسبت، انسان در عصر گشتالت (نهادستان) عالم موجودات را به مثابه عرصه‌ای از نهاده‌های خود تلقی می‌کند.
- 281- اساس هر تحول در انسان، منوط به تغییر نسبت انسان با وجود است و این تغییر نسبت منوط به رخداد است (رخداد واقع می‌شود ولی انسان تغییر نسبت نمی‌دهد، این همان تحجر و کودنی فرهنگی است).
- 282- قرب به وجود، به عنوان وطن نیز فهمیده می‌شود، هایدگر به وطن و سکنی گزیدن در قرب وجود دعوت می‌کند (قرب وجود نزدیکی هر چه بیشتر به خودمان است)
- 282- می‌گویند ما در آینده نیز همچنان به عنوان سیاحان به سوی همسایه‌گی وجود، در طریق می‌مانیم (از حق به حق و فی الحق)
- 282- تفکر هایدگر به سمتی می‌رود که می‌توان آن را به عنوان تفکر تاریخ وجود توصیف کرد.

- 283- تفکری که به حقیقت وجود می‌اندیشد تفکر تاریخی است، یعنی متذکر وجود است.
- 283- وجود داشتن وجود بدان است که وجود خود را در باز بودگی عرضه کند. و این عرضه کردن خود در باز بودگی، مبتنی بر خویشتن عصری، یعنی خود را در دوره فرستادن است.
- 284- تاریخ وجود از این تداوم جریان عطا کردن و پذیرفتن و لَبیک گفتن، شکل می‌گیرد. در جریان چنین عطا و اخذی است که حوالت وجود غالب می‌شود. تفکر در تاریخ وجود، تذکر - ذکر و فکر - است که آن هم از خود آن تاریخ است. وجود از این منظر به صورت حوالت ظاهر می‌شود. وجود با عطا نمودن از مجرای انسان، حوالتش را در دوره و عصر اظهار می‌کند. به تعبیر دیگر وجود محدوده‌ی ذات انسان را به انسان عطا می‌کند. از این رو مسئله‌ی اساسی در تفکر وجود، توجه تاریخ‌مند همراه با تذکر به حوالت تاریخ است.
- 284- انسان تاریخ کنونی جهان، انسان دور از وجود، خود را به صورت فراموشی ذاتش نشان می‌دهد در این وضعیت باز بودگی وجود آشکار نمی‌شود و در روشنی‌گاه وجود برای انسان قربی نیست. ساحت مقدس هم فرو بسته می‌شود و الوهیت هم بسته می‌ماند و خدا پرهیز می‌نماید.
- 285- براساس تفکر تاریخ وجود اگر انسان بخواهد به ساحت قدس بیندیشد می‌تواند پرسش را این‌گونه مطرح کند که آیا خدا یا خدایان نزدیک می‌شوند و یا پرهیز می‌کنند.
- 286- هایدگر می‌خواهد به یک پدیدار شناسی انتظار تاریخ آینده از رهگذر آزمایش «اشارت‌های» آن نایل آید.
- 287- تفکر هایدگر در صمیمانه‌ترین و اصیل‌ترین صورت‌اش تأمل در انسان معاصر براساس تاریخ مدرنیته است.
- 288- با نظر به تفکر هایدگر تنها افقی در پیش روی ظاهر می‌شود که می‌تواند ممد متفکر برای در راه بودن و در مسیر تفکر ماندن باشد. میراث فکر هایدگر توجه دادن‌های او به ریشه‌ها و ذات تفکر و نشان دادن افق‌هایی است برای تفکر آینده، طریق گشوده ماندن به روی وجود و انتظار ظهور تفکری دیگر.
- 288- هایدگر بزرگترین فاجعه عصر ارا فراموشی وطن می‌داند. چیزی که بدون آن هیچ کار بزرگی انجام شدنی نیست. (ارزش معرفت نفس).
- باید با ورود به افقی که تفکر نیاز دارد متوجه غلبه‌ی تفکر تکنیک و فراموشی وطن شد و غفلت از وجود را احساس کرد.
- 289- هر دوره از فلسفه ضرورت خاص خود را دارد.
- 289- پایان فلسفه یعنی آغاز تمدن جهانی که مبتنی بر تفکر مغرب زمین است.
- 290- هایدگر معتقد است: شرافت انسان به آن است که شبان و همسایه وجود باشد و نه سرور و آقای موجودات.
- 291- متافیزیک سنتی از موجود در بنیان‌های عقلانی‌اش پرسش می‌کند ولی اکنون باید به جای مسائلی مانند حقیقت منطقی، از مسئله ریشه‌ای تا مستوری و روشنی‌گاه که تازه موجود در آن ظاهر می‌شود، پرسش کرد.
- 292- پایان تفکر فلسفی متضمن امکان کاملاً جدیدی از تفکر است. برای شناخت روشن‌تر این امکان، باید تمام سنت فلسفی از آغاز تاکنون مورد تأمل قرار گیرد، تا چگونگی فراهم شدن امکان جدید فراهم شود.
- 292- با پرسش از حقیقت وجود و تجربه‌ی آن، زمینه‌ی انتقال تاریخی از تفکر فلسفی به آغاز دیگری فراهم می‌شود.
- 293- پرسش از حقیقت وجود، با پی‌آمدهای آن، آن‌گونه که هایدگر می‌گوید: واقع شدن در آستانه انتقال به دوره‌ای دیگر است (تا از طریق معرفت نفس به وجود رجوع نکنیم تاریخ جدید با رویکردی که حضرت امام مد نظر داشته‌اند شروع نمی‌شود).

- 293- درست با زوال فلسفه کلاسیک است که فرصت برای تفکر جدید فراهم می‌شود (چیزی که ملاصدرا خیلی زود متوجه شد و از متافیزیک عبور کرد)
- 293- به نظر هایدگر با توجه به نحوه‌ی تقریر نسبت انسان به وجود، نمی‌توان به او نسبت تقدیرگرایی داد.
- 293- امکان جدید از تفکر متافیزیکی و فلسفی بیرون می‌زند- و این است راز آن تأکیدی که بر روی آثار حضرت امام می‌شود-
- 294- به نظر هایدگر تکلیف کنونی ما اندیشیدن به امکان آغازی دیگر است. این آغاز جدید متوجه راز خود وجود است.
- 294- به گفته هولدرلین: اما از همان جا که خطر هست، نجات دهنده هم برمی‌آید. به نظر هایدگر خطرات بمب اتم و سلاح‌های کشتار جمعی در مقابل خطر فراموشی ذات، ناچیز است.
- حساسیت هایدگر در طلوع امر قدسی**
- 294- تنها به تبع تفکری دیگر می‌توان به مباحثی در الهیات که ذیل متافیزیک به اندیشه درآمده‌اند، مجدداً براساس جدید اندیشید. تنها اگر حقیقت وجود به عنوان روشنی‌گاه وجود از خود مستوری‌اش به در آید و در قرب انسان واقع شود، یعنی اگر وجود در نحوه رونمودنش به دازاین انسان رخ نماید و انسان به عنوان دازاین این تغییر رخ نمودن را در یابد، آن گاه جایی برای طلوع ممکن امر قدسی گشوده می‌شود، همین طور برای ظهور ممکن الوهیت و تجدید ظهور ممکن خدا.
- 295- می‌گوید: تفکر آینده دیگر فلسفه نخواهد بود، زیرا ریشه‌ای‌تر از متافیزیک می‌اندیشد. تفکر، زبان را در گفت ساده جمع می‌کند، بدین ترتیب، زبان، زبان وجود است. چنان که ابرهای آسمان تفکر با گفتنش شیارهایی در زبان ایجاد می‌کند شیارهایی ناپیدا.
- 295- اشتراوس می‌گوید در مقایسه هایدگر همه‌ی مواضع فلسفی دیگر اهمیت و قدرت خود را از دست می‌دهند.
- 297- انسان موجودی متفکر و دارای ذاتی معنوی است و باید در راه این تفکر قرار گیرد.
- 298- پیشنهاد می‌دهد که در نسبت با تکنولوژی و ارستگی پیشه کنیم. و ارستگی یعنی آری و نه گفتن به اشیاء. می‌گذاریم در عالم و روزمان وارد شود و در عین حال آن را بیرون نگه خواهیم داشت.
- 299- خطر بزرگ، تلقی کردن تفکر حسابگرانه به عنوان یگانه روش تفکر است.
- 299- مسئله ما حفظ و مراقبت از همین گوهر ذاتی انسانی است. مسئله بیدار نگه داشتن تفکر معنوی است.
- 308- و ارستگی نزد هایدگر نسبت تفکر کننده است به آنچه از وجود گشوده است. در این نسبت تفکر به میزانی که خود بازبودگی اجازه می‌دهد در آن وارد شده و آن را به انجام می‌رساند.
- 310- این ما نیستیم که به سوی تفکر می‌رویم بلکه تفکر است که به سوی ما می‌آید.
- 310- شاید بیش از اصل تفکر هایدگر، نحوه اندیشیدن او برای ما اهمیت داشته باشد.
- 311- به گفته‌ی هایدگر خدای متافیزیک، مساوی با خدای وحی و تجربه ایمانی نیست و از سوی دیگر با متمایز ساختن امر قدسی از متافیزیک، الوهیت در ذیل وجود فهمیده می‌شود.
- 319- اندیشیدن به حقیقت انسان به عنوان مَطَّلَع هر تحول، شأن خاصی دارد.
- 321- قدرت پنهان، «پرسش از وجود» است که هایدگر را به سمتی می‌کشاند که وی به بزرگترین تحلیل‌کننده و نقاد سیر تفکر اروپایی تبدیل می‌شود.

323- آنچه هایدگر در باب انسان و حقایق و امکانات و نسبت او به وجود و نحوه ظهور و بطون امکاناتش گفته و تجربه کرده، می‌تواند ممد مسائل انسان در هر عصر باشد.

327- برای ایجاد گفتگو باید مراتب و ساحات عمیق‌تر وجود و انسان را جستجو کرد.

328- لباسی متناسب با عصر جدید بر آن‌ها پوشانده شده است.

329- بسط خارق العاده شئون و امکانات انسان در مسیر خاصی که با پیدایش تجدد حاصل شد، موجب بی‌توجهی به شئونی از انسان شده که در سایر تاریخ‌ها یافته بود.

329- غفلت از تفکر معنوی و فراموشی ساحاتی از حقیقت انسان که در عوالم ما قبل جدید خود را ظاهر کرده بود، واقعیتی است که بسیاری از اندیشمندان جدید بدان التفات یافته‌اند.

329- آنچه در اندیشه اصالت دارد، عنصر زمان است. پرسش اصیل نیز پرسش عصر است براین اساس رجوع به سنت‌های گذشته دو جهت امکان اخذ تجارت آن سنت‌ها و سرایت دادن آن‌ها به عالم معاصر است.

330- آب حیوان است مخوان این را سخن..... روح نو بین در تن حرف کهن سخن‌ها هر چند در زمان پدید می‌آیند ولی می‌توانند حاوی اشارت‌ها و تعلیمی فراتر از زمان خود باشند.

330- با پرسش اصیل امکانات یک سنت برای مواجهه با مسائل زمان استخراج می‌شود.

330- بعید می‌دانم اندیشمندی در امکان تقرب انسان به «وجود» به سر برند و از عالم خویش و نحوه‌ی مظهریت آن عالم نسبت به حق پرسش نکنند.

331- افقی که عرفا برای مشاهده حقیقت وجود و مظاهر و تجلیات آن می‌گشایند، برای انسان معاصر آموزنده و هم سخنی و انس با آن‌ها برای کسانی که به ضرورت تفکر در وجود رسیده‌اند، بسیار مغتنم و پرحاصل است.

331- آیا سیر یک پارچه و یک کاسه شدن سرنوشت انسان مؤید وحدتی در پس کثرت تمدن‌ها و فرهنگ‌های انسان نیست... اگر امروز ناگزیریم که با هم به سوی آینده‌ای که در آن سرنوشت‌هایمان به هم گره خورده پیش رویم، آیا نباید به سرچشمه واحدمان بیندیشیم.

332- اگزیستانس نحوه خاص وجود هر انسان است.

333- طرح نظریه‌های عرفا در باب احوال انسان منوط به امکان طرح آن‌ها با زبانی متناسب با زبان دوره جدید است. آیا برای معرفی میراث در دوره معاصر به طوری که مخاطب آن تمامی مردم آشنا به زبان تفکر معاصر باشد، منعی وجود دارد؟

334- نکته قابل تأمل در پدیده‌هایی مثل سنت‌گرایان، امکان احیای یک سنت متعلق به دوره ما قبل در عالم مدرن است.

335- اگر بپذیریم که در اثر بسط تفکر، تمدن مدرن اکنون به جایی رسیده که گوش انسان معاصر مستعد شنیدن سخن دیگر سنت‌ها شده، این وضعیت را می‌توان علامت تحول قلمداد کرد.

335- مبنای لازم برای قول به چنین وضعی، اعتقاد به وجود مرتبه‌ای از وجود انسان است که همه ظهورات متفاوت استعدادها و بروزات توانایی‌های او در طول تاریخ بدان باز می‌گردد که به حقیقت انسان مربوط است و هنوز در حال ظهور است.

### **بنیان‌های مشترک یا مشابه**

337- با پذیرش عبارت: «الوجود هو الحق» پایه اول و اساس هر گونه گفتگو نهاده می‌شود.

338- وجود در نسبت با انسان در حجاب است و رفع حجاب مقصودی است که باید درصدد آن بود.

- 338- هایدگر به صورت تفکیک بین وجود و موجود و ابن عربی به صورت پرهیز از افتادن در دام کثرت، علائم سیر به سوی حقیقت را نشان داده اند.
- 338- قرب، ظاهر شدن وجود برانسان و بُعد، پنهان گردیدن آن از انسان است.
- 339- انسان وقتی به حقیقت می‌رسد که به افقی نایل آید که افق انسان کامل است، یعنی دریافت و مشاهده او، دریافت و مشاهده انسان کامل شود.
- 339- در هایدگر دازاین با گشوده شدن موجود در روشنایی وجود قرار می‌گیرد، امری که اساس و مقوم آن خود دازاین است. لذا حقیقت نحوی رخ دادن و روی نمودن است.
- 340- اصلاً عنوان دازاین به جهت نسبت خاص انسان به وجود بر او نهاده شده است. در هر دو متفکر با انسان است که عالم، عالم می‌شود و معنا آغاز می‌گردد.
- 340- انسان موجودی است با عرضی عریض و وسعتی بی نظیر، غیر قابل تعریف، با امکانات بی‌کران و نامتناهی که در هیچ تعینی نمی‌گنجد. همه تقسیم‌بندی‌ها و تعینات در عالم از قبیل اوست. زمان و دوره با اوست که آغاز می‌شود و همه معانی از او صادر می‌گردد.
- 340- پرسش از حقیقت انسان، یعنی پرسش از نسبت انسان با وجود. انسان موجودی است که از وجود با حق می‌پرسد و با این پرسش و طلب است که به اصلی‌ترین امکانات خود واقف می‌شود.
- 340- به رغم فرو افتادگی در عالم فانی، انسان به روی وجود گشوده است و می‌توان معنای عمیق زمان را دریابد و از فرد منتشر بودن فرا رود.
- 340- قرب به وجود و فهم پیدایی و پنهانی وجود و نسبت اساسی ذات خویش با وجود، اصلی‌ترین رخدادی است که می‌تواند نصیب انسان شود.
- 341- انسان یا دازاین، مجلی، مظهر و جایگاه رخ دادن وجود است و می‌تواند شبان و سخنگوی وجود باشد و به زبانی دقیق‌تر می‌تواند خلیفه‌ی خدا باشد.
- 342- تفکر اصیل در نتیجه نسبت انسان با وجود به ظهور می‌رسد. این تفکر است که انسان را فرا می‌خواند، حداکثر آن است که انسان این دعوت را اجابت کند.
- 343- تفکر تاریخی دوره جدید تنها در بستر همان تاریخ می‌توانست پدید آید.
- 344- براساس تحلیل هایدگر، تلقی خطی از زمان و تاریخ خود، از اقتضائات دوره جدید و غلبه متافیزیک سوبژکتیو است، یعنی در اساس نسبت بین انسان و حق تعبیر می‌شود.
- 345- انسان با زبان، حجاب از خویش و حقیقت خویش - که همان وجود است - برمی‌گیرد. آن هم بدین گونه که آنچه در نسبت بین انسان و وجود تحقق یافته، در زبان ظاهر می‌گردد. زبان حافظ عالم است.
- 346- زبان خانه وجود است. از سوی وجود به اندیشمندان خطاب می‌شود و در صورت اجابت سخن وجود، تفکر تحقق می‌یابد. وجود به واسطه انسان و از مجرای زبان خود را اظهار می‌کند. از این رو اندیشمندان سخن‌گویان وجود در طول تاریخ‌اند. چه بسا کلام و سخن وجود در مرتبه و در عصری بدون تنزل تا حد الفاظ ظهور کند، آن طور که مولوی می‌گوید که:
- ای خدا جان را تو بنما آن مقام.....کاندر آن بی حرف می‌روید کلام این‌ها همه برای کلام سرچشمه‌ای در وجود می‌بینند.
- دعوت به سکوت برای مخاطب وجود واقع شدن و رخداد را انتظار کشیدن، بالاتر سخنی است که هایدگر به اقتضای عصر خویش می‌تواند بگوید.
- 347- احساس قرب و نزدیکی تنها احساس فردی و روانشناسانه نیست بلکه ریشه‌ای عمیق در ذات و حقیقت انسان دارد و از مقولات وجودی اوست. تفکر که از انسان سر می‌زند، تقرب جستن است و اگر تفکر، تفکر وجود باشد تقرب هم تقرب به وجود است.

348- وقتی در ذات تفکر، گونه‌ای سیر فهمیده می‌شود، می‌توان پرسید که عالی‌ترین و دورترین مقصود را چه باید نامید. تفکر در راه به تدریج که با بی‌کرانگی و عظمت وجود و انسان آشنا می‌شود به چیزی بزرگتر از هر بزرگ التفات می‌یابد. امری چنان عظیم که انسان میل دارد آن را بی‌نام و نشان بنامد، رایج‌ترین عنوان برای این حقیقت در طول تاریخ تفکر «وجود» بوده است. هایدگر با سیر در همین تاریخ است که اساساً تفکر را تفکر وجود می‌نامند و مقصود نهایی و همیشگی اندیشمندان بزرگ را وجود تلقی می‌کنند.

349- کارل البرت در مقاله‌ای با عنوان، «عرفان فلسفی مایستر اکهارت» می‌نویسد: اندیشه‌ی وجود می‌تواند برای انسان جوینده عصر ما نیز معنای دیگری داشته باشد. نامبارکی عصر ما در تهی بودن و از دست دادن واقعیت خویش و دور بودن از وجود است. همین بی‌ریشه‌گی ما است که ما را تماشاگر ساخته است. می‌توانیم از اکهارت بیاموزیم که وجود را مجدداً کشف کنیم و با تقرر مجدد در وجود، برای موجودتر و واقعی‌تر بودن خویش بکوشیم.

357- به نظر هایدگر تا هنگامی که پرسش از وجود صورت نگرفته و با آن پرسش، انسان راه موطن خویش را نیافته است، نمی‌توان از امر قدسی و خدا یا خدایان سخن گفت.

359- به سوی وجود و به سوی حق و حقیقت راهی هست، ولی این راه از خود انسان می‌گذرد. طریق سیر به سوی وجود، دنبال کردن بنیان همه آثار امور انسان یعنی نسبت انسان با حق است.

ارتباطی بی‌تکیف بی‌قیاس... هست رب الناس را با جان ناس

362- اندیشمندان پاسداران سخن وجوداند و در طول تاریخ سخن‌گوی وجود می‌باشند. آثار اندیشمندان بزرگ سخن وجود است.

362- هایدگر نیز هر چه در طریق تفکر به پیش می‌رود به لزوم گوش سپردن و انتظار رخدادی از سوی وجود تأکید می‌کند.

367- بسط نسبت نسیان و غفلت بین انسان و وجود منجر بدان می‌شود که انسان عالم را گشتل (نهادستان) تلقی کند.

367- انسان با توقف در یک نشئه آن هم پائین‌ترین نشئات، از سایر نشئات باز می‌ماند.

368- اگر در تاریخ تفکر غرب از یونان باستان، غفلت از وجود آغاز شد، این غفلت در طول تاریخ هر چه بیشتر شدت یافته و گرفتاری در تعینات و مناظر جزئی و دوری از افق وجود افزایش پیدا کرده. سیر دور شدن از وجود و توقف در مراتب نازله ظهورات در دوره جدید، موجب غفلت از رؤیت وجود شده.

368- فراموشی حق و فراموشی نسبت افتقار به او، در نهایت موجب فراموشی خویشتن می‌شود.

370- هایدگر می‌خواهد در تفکر آینده، انسان به جای این که خود را سوژه بینگارد، بیشتر در صدد نیوشای سخن وجود باشد. از این رو، به تقرب به وجود و مخاطب وجود بودن می‌اندیشد.

370- متفکر باید بداند که تفکر آینده تنها در گرو رخدادی از سوی خود وجود است.

373- خاص‌ترین گشودگی انسان به روی وجود در حالت مرگ آگاهی است.

379- در عصر غفلت از حقیقت وجود، دعوت به حقیقت انسان چگونه می‌تواند صورت گیرد. اگر بانگی از سرچشمه‌ی حقیقت آدمی به گوش می‌رسد می‌توان آن را نویدی برای توجه به حقیقت انسان و مقام انسان کامل تلقی کرد.

381- باید به حضور دعوت کرد ولی نمی‌توان حضور را به کسی آموخت، بلکه می‌توان به آن اشاره کرد. کسی که اهمیت تفکر حضوری را یافت، می‌تواند از این سنت بیاموزد ولی آن که چنین ضرورتی را ندانست، بهره‌ای از این سنت نخواهد برد.

382- هایدگر با درک وضعیت زمان خویش و غلبه تکنولوژی، خروج از وضعیت فراموشی وجود را منوط به وارستگی می‌داند، آری و نه گفتن به وضعیت غلبه تکنولوژی. به تکنولوژی آری می‌گوئیم، ولی با نه گفتن یادآور هستیم که این تنها صورت ممکن برای حیات ما نیست و به امکانات دیگر نسبت به وجود یادآور هستیم.

در کلاه ترک می‌باشد سه ترک... ترک دنیا، ترک عقبی، ترک ترک

383- نه گفتن همواره و در هر عصری برای استکمال انسان ضروری است، به معنای لا اله الا الله و وارستگی از باطن تکنولوژی که مراد هایدگر است جهت‌گیری عبودیت انسان را به حرکت می‌آورد.

### برخی از افق‌های مشترک

حقیقت انسان همواره در تاریخ و در عهد و عصر ظهور کرده است. این ظهور هر بار به نحوی و نتیجه نسبتی خاص با حق بوده است. درک نحوه نسبت وجود با حقیقت انسان، اصلی‌ترین معرفت هر انسان در زمان خویش است. انسان هر عصر در جهت اسم‌شناسی، باید بکوشد به معرفت اسمی که عالم او را قوام بخشیده نایل گردد. علم به زمان، علم به اسم غالب بر عالم و علم به نحوه نسبت حق با انسان در هر زمان است.

388- پرسش از حوالت، پرسشی است که باید به صورت حضوری وجهه همت انسان قرار گیرد.

388- اگر پرسشی از وجود و حق، جدی تلقی شود، اولین پرسش نحوه ظهور آن در عهد و دوره است، عالم معاصر از این پرسش مسنثا نیست.

388- حق دائماً در حال تجلی و ظهور و اعطا است ولی این بخشش و تجلی به واسطه اسماء و دوره و عهد است. انسان در ذیل رب خویش است که به حق ربط و نسبت دارد.

389- خواجه سعید ابوالخیر در اواخر عمر می‌گفت: قبلاً قحط آب و نان بود و اکنون قحط خدا.

389- قول به تجلی و رخداد و نوبه نوبه شدن دائم حقیقت مستلزم اصالت دادن به آینده است. حقیقت همواره جدید است. حقیقت انسان نیز دائم در تجلی جدید و نوبه نوبه شدن است.

391- آن که در مسیر تفکر قرار گرفت، دائم به وسیله خود تفکر به فرار وی دعوت می‌شود.

391- رو به آینده بودن انسان مستلزم انتظار است. انتظار حالت اصیل تفکر است. متفکر در راه، تفکر را حوالت وجود می‌داند. می‌کوشد، فرا می‌رود، جدیت می‌کند ولی منتظر است. انتظار همان گشودگی بر روی وجود است.

392- انتظار در اصل یک ویژگی و وضعیت در ذات انسان است و این دلیل دیگری بر مطلع الفجر بودن ذات انسان برای هر تحول است.

392- انتظار تغییر نسبت انسان با وجود، به ذات و حقیقت انسان باز می‌گردد. والسلام